



فرهنگ سیاسی و جامعه مدنی در روسیه و کشورهای جدید اوراسیا

Political Culture and Civil Society in Russia and the New States of Eurasia, Editor:
Vladimir Tismaneanu, 384 p.

کتاب فرهنگ سیاسی و جامعه مدنی در روسیه و کشورهای جدید اوراسیا، جلد هفتم از مجموعه کتابهایی است که توسط دو دانشگاه مریلند و جان هاپکینز در ایالات متحده در اختیار علاقه‌مندان مطالعات آسیای مرکزی قرار گرفته است. هدف اعلانی از انتشار این مجموعه ده‌جلدی این است که تجزیه و تحلیل جامعی از اوضاع کشورهای استقلال‌یافته از شوروی را ارائه دهد. هر جلد از این مجموعه کتابها به بررسی یک عامل مهم و تأثیرگذار در محیط داخلی و روابط خارجی این کشورها اختصاص یافته است. طی چند شماره از مجله سعی داریم، به معرفی و ارائه خلاصه‌ای از محتوای این مجموعه آثار اقدام کنیم. به لحاظ علاقه‌ای که هم‌اکنون از لحاظ تاریخی، در ایران و منطقه به انبساط جامعه مدنی نشان داده می‌شود، برای شروع، جلد هفتم از این مجموعه را با عنوان فوق برای معرفی انتخاب کرده‌ایم. در واقع، این اقدام گزینشی به خوانندگان یاری می‌دهد تا علاوه بر آشنایی با این جلوه از زندگی سیاسی روسیه و آسیای مرکزی، به غنای مبانی نظری خود - به‌عنوان شهروند ایرانی - درباره ضرورت، چگونگی و چالشهای جامعه مدنی بیفزایند.

کتاب فرهنگ سیاسی و ... با پیشگفتار و مقدمه کارن داویشه و بروس پاروت^۱ آغاز می‌شود. در این قسمت ولادیمیر تیسمانینو^۲ در مقاله دیگری سعی دارد نسبت به رابطه بین رسوبات ناشی از یکپارچه‌نگری توتالیتاریسم لنینیستی از یک‌سو و کثرت‌گرایی مطلوب برای استقرار جامعه مدنی از سوی دیگر به تأملی نظری دست زند. پس از این دو مقاله مقدماتی، محتوای کتاب به سه بخش تقسیم شده است. معیار تقسیم‌بندی جغرافیایی است: بخش اول به روسیه، بخش دوم به کشورهای تازه‌استقلال یافته غرب منطقه، و بخش سوم به کشورهای تازه‌استقلال یافته جنوب اختصاص یافته است.

پیام کلی کتاب آن است تا از زبان پژوهشگران مختلف به بحث درباره اصل و یا اصول

1. Bruce Parrott, Karen Dawisha

2. Vladimir Tismaneanu



مشروعیت بخش به نظامهای سیاسی موجود در این مناطق پیردازد. معیاری که در این کتاب به کار گرفته شده عمدتاً از حوزه فرهنگ سیاسی اخذ شده است. دو مفهوم جامعه مدنی و هویت ملی به عنوان شاخص در جهت‌گیری فرهنگ سیاسی انتخاب شده است. تقریباً کلیه مقالات کتاب کمابیش به محور قرار دادن دو شاخص فوق پایدار مانده‌اند.

با عنایت به دو شاخصه فوق، فرضیه کتاب این است که به‌رغم کششی که برای تحکیم هویت ملی وجود دارد، ولی در این زمینه و همچنین در خصوص جامعه مدنی بنیادها بسیار ضعیف هستند. علت این ضعف را نویسندگان مقالات مختلف در میراث توتالیتاریسم یکپارچه طلب لنینیستی جستجو می‌کنند که پدیرای کثرت‌گرایی نیست. از لحاظ بصری و تفسیر گذشته، تقریباً نوعی اجماع‌نظر بین نویسندگان وجود دارد. ولی نسبت به تحولات آتی تردیدها فراوانند. گرچه نوعی بدبینی نسبت به آینده بر تفسیر نویسندگان این کتاب حاکم است، ولی نسبت به فرایند و ساختاری که در این کشورها حاکم خواهد شد، نظر صریحی ارائه شده است. در مقاله خود، مثلاً، ولادیمیر تیسمانینو و مایکل ترنو. با اشاره به حادثه چچن، به گمانه‌زنی پرداخته و اظهار می‌دارند معلوم نیست که حتی بتوان وضع موجود را پایدار دانست. (ص ۸)

علاوه بر مشکل دوتنساری که مورد توجه دیگر نویسندگان قرار گرفته، جیمز ال. کیتسون به مسئله تحکیم روند مردم‌سالاری در روسیه و اوکراین با تردید می‌نگرد. به نظر او «سیاست در روسیه و اوکراین هنوز حاوی نشانه‌هایی از بی‌ثباتی پایدار و شورش است». (ص ۵۳)، البته او انتظاری بیش از این هم ندارد. به نظر او روند دموکراتیزه شدن جوامع بسیار زمان‌تر است، و نمی‌توان خوشدلانه امید داشت که حتماً این روند به نتیجه برسد. تمایلات اقتدارگرایانه بسیاری از رهبران روسیه و اوکراین - که نسبتاً پیشرفته‌ترین کشورهای منطقه بعد از کشورهای حوزه بالتیک هستند - عدم تسامح توده‌های مردمی، شیوع بی‌حد و حصر جنایت، سرگشتگی مردمی، و ظهور رهبران سیاسی و سازمانهای نـو-فاشیستی جایی برای امید و انتظار معجزه‌آسا باقی نمی‌گذارد.

در تأیید این ادعا، نویسنده به استناد یافته‌های آماری، طی ۱۴ صفحه، شاخصه‌هایی را برای ارزیابی فرضیه خود فراهم می‌کند. مفاد آمار ارائه شده حاکی از آن است که تعمیق دموکراسی زودرس امکان ندارد. حسادتها نسبت به حقوق فردی و فقدان تساهل سیاسی به وجهی است که مؤید دیدگاه بدبینان است تا خوش‌بینان. البته در بلندمدت شاید عکس‌العملی در فرهنگ سیاسی این جوامع نسبت به اقتدارگرایی سیاسی ایجاد شود، که زمینه را برای تحولات مطلوب فراهم کند. (ص ۸۴)



جفری هان^۱ در وصف فرهنگ سیاسی فوق با دیگر نویسندگان همداستان است. اما وی معتقد است زمینه برای شکل‌گیری مدارای سیاسی در فرهنگ منطقه وجود دارد. وی با استناد به دو دسته از پژوهش‌های میدانی روزنه‌ای به سوی خوش‌بینی و امیدواری می‌گشاید. از جمله مطالعات میدانی مورد نظر، وی به پژوهشی از سوی «دفتر پژوهشی آژانس اطلاعاتی آمریکا»^۲ استناد می‌کند. یافته این پژوهش، البته «تا حدودی با حیرت» این است که «مردم اروپای شرقی بیش از اروپای غربی مایل به اعطای حقوق [انجمنی] به اقلیتها بوده است» و لذا از لحاظ تساهل و تسامح سیاسی نمره بالاتری آورده‌اند. (ص ۱۱۴) وی اذعان دارد که حقوق و آزادی‌های بسیاری پایمال شده است، ولی به نظر وی با عنایت به نارضایی گسترده از عملکرد اقتصادی، می‌توان دلیل این امر را در مشکلات اقتصادی جستجو کرد (ص ۱۳۲) از لحاظ تجویزی، هان معتقد است همین علت مخرب اقتصادی اگر اصلاح شود و رهبران آمادگی پذیرش دموکراسی را داشته باشند، جایی برای بدبینی باقی نمی‌ماند. اگر این کشور نسبت به تأسیس نهادهای دموکراتیک با ثبات و سعادت اقتصادی شهروندان فائق آید، آنگاه فرصت برای نظم جدید مغتنم‌تر خواهد شد (ص ۱۱۲) وی «یک روسیه سعادت‌مند و با ثبات را» برای صلح منطقه‌ای نیز مفید می‌داند و اظهار می‌دارد «با احتمال بیشتر خواهان روابط مسالمت‌آمیز با همسایگانش خواهد بود. (همان)

در ارتباط با شکل‌گیری نهادهای جامعه مدنی و تأثیر آن بر سیاست خارجی، سرگئی مارکوف^۳ مدعی است برخلاف گذشته، جامعه در جریان چنان تحولات بنیادی واقع شده که نمی‌توان [برخلاف نظر هان] سیاست خارجی روسیه را پیش‌بینی کرد. مقروضه وی این است که ساختار احزاب و «هیأت مؤتلفه» آنان می‌تواند به عنوان ابزاری در ارتقای شناخت ما نقش ایفا کند؛ اما وی بلافاصله اضافه می‌کند که جامعه مدنی و احزاب سیاسی در روسیه بسیار ضعیف و غیر مؤثر هستند؛ و بدان لحاظ، در این مورد نمی‌توانند به پژوهشگران کمک کنند. (ص ص ۱۳۷-۱۳۸) در واقع سیالیت جامعه سیاسی روسیه به وجهی است که احتمال انحلال و تأسیس، و تجزیه و ترکیب احزاب جدید هست. (ص ص ۱۴۰ و ۱۴۶)

در مورد تأثیر احزاب بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی، وضع چندان متفاوتی وجود ندارد. «مقامات وزارتخانه از فقدان حرفه‌گرایی در رهیافت احزاب، به معنای کلاسیک کلمه، اظهار تأسف می‌کنند. در مقابل، نمایندگان احزاب، ضمن اذعان به ضعف فوق، ادعا می‌کنند که این نقص صرفاً موجب‌کنندگی تماس آنها با دولت می‌شود، ولی مشکل اصلی در این است که وزارتخانه آمادگی توجه به موضع جامعه مدنی را ندارد». در نظر مقامات حزبی، اقتدارگرایی دولت زمینه را برای فعالیت احزاب سد می‌کند. البته نویسنده مدعی است روزنه‌ امید و وجود دارد. هنوز هم احزاب می‌توانند نظرات خود

1. Jeffrey W.Hahn

2. The Office of US Information Agency

3. Sergei Markov



را از طریق کمیته‌های امور بین‌المللی، ژئوپولیتیک جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع CIS، کمیته دفاع، و امنیت اعمال کنند. علاوه بر این احزاب به عنوان نیروهای فعال در پارلمان می‌توانند از طریق تصویب قوانین به نحوی غیرمستقیم بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی تأثیر بگذارند؛ هرچند که سیاست خارجی در حوزه اختیارات رئیس‌جمهور است. (ص ۱۴۷) البته به نظر نویسنده «هیأت مؤتلفه» احزاب بیش از احزاب منفرد قادر به تأثیرگذاری هستند. (ص ۱۵۱)

علاوه بر مسائل روسیه، مطالعات مربوط به آسیای مرکزی و قفقاز در دو بخش دوم و سوم نشان می‌دهد که اوضاع در این دو منطقه نامطلوب‌تر از شرایط در روسیه است. اگر روسیه به مقتضای تحولات درون‌زاد خود متحول می‌شود، این دو گروه از کشورها از میراث سلطه پاتریمونیال (پدرسالارانه) و هژمونیک روسیه نیز تأثیر می‌پذیرند. بنابراین علاوه بر عوامل درون‌زاد، عوامل بیرون‌زاد نیز نقش ایفا می‌کند. راجردی کانگاس^۱ در مورد «دولت‌سازی و جامعه مدنی در آسیای مرکزی» اظهار می‌دارد که به‌رغم تکوین و تحول در تأسیس دولتهای جدید، دو مانع «ظرفداری از اندیشه شوروی» و «تأثیرات ناشی از میراث شوروی» زمینه را برای شکل‌گیری جامعه مدنی پیدا کرده است. به‌نظر او خلاءگرایی که با فروپاشی شوروی ایجاد شده، دغدغه‌خاطری در رهبران بوجود آورده تا به انباشت قدرت اقدام کنند، و از این طریق مانع مضاعفی برای تأسیس و انبساط جامعه مدنی ایجاد نمایند. (صص ۲۷۱-۲۷۲)

به‌رغم آنکه مفروض نویسنده این است که بین (معلول) ثبات سیاسی و (علت) انبساط جامعه مدنی رابطه وجود دارد، ولی شرایط موجود را برای شکل‌گیری ارزشهای دموکراتیک مناسب نمی‌بیند. با اشاره به وضعیت منطقه، نویسنده اظهار می‌دارد «بویژه در فضایی که فرهنگ سیاسی مناسب وجود نداشته باشد، ممکن است بدون تحکیم جامعه مدنی، دولت به موجودیت خود ادامه دهد». در کوتاه‌مدت این امر ممکن است، ولی در بلندمدت، تداوم دولت «مبتنی بر سرنیزه» نمی‌تواند به ثبات بینجامد. اما نمی‌توان از فشار ناشی از این شرایط تاریخی فرار کرد. فرهنگ سیاسی آسیای مرکزی در دهه ۹۰، مبتنی بر ساختاری است که حکومت شوروی ایجاد کرده بود. به‌علاوه آنکه، نسبت نیرومند و فاداری منطقه‌ای قبل از شوروی نیز به‌عنوان مقوم اوضاع فوق بوده است. (ص ۲۷۳) نویسنده اظهار می‌دارد که «امروز رهبران آسیای مرکزی با یک معمای سردرگم روبه‌رو هستند؛ چگونه می‌توان فرهنگی مدنی ایجاد کرد که خواهان تحول به نوعی از جامعه باشد که در گذشته تاریخی همیشه نفی شده است. علاوه بر این، عامل انسانی نیز مهم است. تا چه حد رهبران این کشورها در مورد لزوم ایجاد فرهنگ مدنی احساس نیاز کرده‌و حتی در صورت درک نیاز به ایجاد آن علاقه‌مندند؛ جای شک است. (ص ۲۷۵)

1. Roger D.Kangas



به‌رغم این شاخصه‌های کلی، همه کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به یک اندازه باز نیستند. مثلاً ازبکستان «ثبات» را بر «باز بودن» نظام سیاسی ترجیح می‌دهد. بدین‌لحاظ اسلام کریم‌اف استراتژی انباشت و تمرکز قدرت را گزیده است. ترکمنستان نیز وضع مشابهی دارد. در میان همه این کشورهای منطقه، قزاقستان و قرقیزستان عمده‌تأ استراتژی اقتصادی را برگزیده‌اند، هرچند که به اعتقاد نظریات، ضرورت اصلاحات اقتصادی بستر مناسبی برای باز کردن زودرس پوشش‌های سیاسی فراهم نمی‌کند. در پایان، نویسنده کشورهای منطقه را در خصوصیات زیر همدستان می‌بیند: اقتدارگرایی در رهبری، تداوم رهبران مسئول در دوران شوروی، بجز آقاییف در قرقیزستان و بالاخره سیال بودن نظام حاکم. (ص ۲۷۶) این سیالیت را نویسنده تا حدودی از شرایط ژئوپلیتیک و اختلاف بین نظام سیاسی با یافت مردم‌شناسی این جوامع ناشی می‌داند. در مقابله با وضعیت مزبور، به نظر او طبیعی است که گرایش اقتدارگرا ایجاد شود.

در ارتباط با جهت‌گیری‌های سیاسی خارجی، نویسنده خوش‌بینانه نتیجه می‌گیرد که این اختلاط‌های قومی، همگرایی‌های منطقه‌ای را به یک ضرورت گریزناپذیر تبدیل کرده است. به‌نظر او، این همگرایی منطقه‌ای می‌تواند حول دو محور اقتصاد و مسائل امنیتی شکل گیرد. البته وی احتمال بروز می‌گرایی و اگراییانه و تجزیه‌طلب را نیز سنتفی نمی‌داند. «برای بعضی‌ها تا سمرقند و بخارا به تاجیکستان ملحق بشود، وضعیت آرام نخواهد گرفت. اما، به‌نظر نویسنده ضرورت توسعه می‌تواند بر این تمایلات و اگراییانه فائق آید. (صص ۲۸۵-۲۸۴)

اوضاع داخلی و میراث نظام سیاسی شوروی و تأثیر آن بر تکوین و انبساط جامعه مدنی باز دیگر مورد توجه پاتریشیا ام. کارلی قرار گرفته است. وی فقدان «ساختارهای نهادین و فقدان فهم مناسب از جامعه مدنی را عظیم‌ترین تراژدی و چالش» موجود بر سر راه شکل‌گیری و انبساط جامعه مدنی در منطقه می‌داند. (ص ۲۹۲) به‌نظر او در جوامعی که «بسیاری از نخبگان رسمی و غیررسمی» بومی زبان مادری خود را نمی‌دانند و یا «آشنایی بسیار ابتدایی از آن دارند» چگونه می‌توان به انبساط جامعه مدنی اندیشید؟ درست است که اقدامات ملی‌گرایانه‌ای که در قالب «روسی کردن» زبان منطقه انجام می‌شد، نمی‌تواند در این زمینه بی‌تأثیر باشد. (ص ۳۰۱) اما نکته مهم این است که چرا این اقدامات سرکوبگرانه به ایدئولوژی مقاومت و مقابله تبدیل شده است. متأسفانه هیچ‌یک از نویسندگان معترض این مسئله نشده‌اند. به‌رحال همانند دیگر نویسندگان این کتاب، کارلی نیز معتقد است «بسیاری از موانع باید از پیش پا برداشته شوند، تا بتوان پیشرفتی در زمینه جامعه مدنی حاصل آید». (ص ۹-۳) اما تا زمانی که نسبت به وصف و تفسیر وضع موجود اجماع نظر ملی وجود ندارد نمی‌توان امید داشت



که حتی «نسبت به نوع جامعه مدنی مطلوب [و نه فرآیند و مکانیسم تکوین و انبساط آن] توافقی ایجاد شود. در وضعیت حاضر، تنها می‌توان به «آتش‌بس تحمیلی» دل بست که در آینده تداوم خواهد یافت. (همان)

بررسی این مقالات متعدد دارای این فایده است که مشخص می‌شود نسبت به چه عواملی بین علمای متخصص رشته اجماع نظر وجود دارد، و در چه زمینه‌ها هنوز اختلاف نظر رفع شده است. متأسفانه به‌رغم آنکه این نوشته بر دانش خوانندگان می‌افزاید، ولی حاوی چنین جمع‌بندی مفهومی نیست؛ دور از انتظار خواهد بود اگر از چنین مجموعه‌ای ابتکار تأمل نظر تعیین‌کننده‌ای را داشته باشیم. تألیف‌کنندگان کتاب می‌توانستند با مفهوم‌سازی و تأمل نظری، علت اختلاف نظرها را حداقل از لحاظ فرضی ذکر کنند. این امر می‌توانست زمینه را برای پژوهشهای بعدی فراهم سازد.

علاوه بر نقص فوق، با بهره‌وری از موضع پست‌تجددگرایانه می‌توان مدعی شد که نویسندگان این کتاب عمدتاً به مکتب پوزیتیویسم از لحاظ شناخت‌شناسی - وابسته‌اند. عامل نیت انسانی و قصد و هدف او در تحول محیطی، و حاکم کردن اراده خود بر رقم زدن سرنوشت خود در این مقالات مورد توجه قرار نگرفته است. طبیعی است که چنین تحولی نیازمند تحول در وصف و تفسیر فلسفی و همچنین رهیافت شناخت‌شناسانه جوامع است. می‌توان همانند کشورهای آسیای جنوب شرقی مقلدانه به توسعه صنعتی دست یافت، اما دستیابی به منزلت تمدن‌سازی و فرهنگ‌سازی غالباً نیازمند تحول در اندیشه فلسفی، و توان شناخت‌شناسانه برای ایجاد این تحول است. تحول در انسان باید صورت گیرد، هرچند که امکانات مادی می‌توانند نقش مکانیسم واسطه‌ای و شلیک‌کننده را ایفا کنند. در این نوشته امکانات مادی و ساختار و فرهنگ سیاسی اولاً به عنوان متغیر مستقل محسوب شده‌اند - و نه واسطه‌ای -، ضمن آنکه از منظر ارزشهای صرف غربی، به بررسی و تفسیر این جوامع پرداخته شده است. در نتیجه این نگرش ارزشی جامعه مطلوبی که باید مورد تقلید این منطقه قرار گیرد به عنوان معیار انتخاب شده، و مبنای ارزیابی قرار گرفته است. از لحاظ فلسفی چنین نگرشی ریشه در اندیشه و تجربه غرب دارد. البته دستاوردهای غرب می‌تواند راهنما و بسیار آموزنده باشد، اما ضرورتاً نمی‌توان فرهنگ بومی را برای پرورش نوع خاصی از ساختار و فرهنگ سیاسی مناسب که مبتنی بر آزادی فردی و اراده انسانی باشد، عقیم دانست.

دکتر سیدحسین سیف‌زاده